

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث مفصل سندي و دلالي روایت شريف تحف العقول را تمام کردیم

نوع حکم شرعي مستفاد از روایت

نکته دیگری باقی مانده و آن این است که مرحوم شیخ (اعلي الله مقامه الشریف) که این روایت را به عنوان ضابطه برای معاملات ذکر کردند آیا قصد دارند از این روایت، فقط حکم تکلیفی را استفاده کنند و بفرمایند طبق این روایت استفاده می کنیم، کدام معامله تکلیفاً حلال است، و کدام معامله تکلیفاً حرام است، و دیگر کاری به حکم وضعی ندارند. (مقصود از حکم وضعی این است که کدام معامله صحیح است و کدام معامله فاسد؟)

برخی فرموده اند آنچه که مقصود اصلي شیخ است، بیان معاملات صحیح و فاسد است سپس در مقام اشکال برآمده و گفته اند: کلمه حرمت و حلیت، فقط ظهور در حکم تکلیفی دارد، مرحوم ایروانی و برخی دیگر از فقها در حاشیه مکاسب گفته اند: این تعبیری که در این روایت آمده «فحلال بیعه و شرائه و امساكه»، این «فحلال» حلیت تکلیفی است، در نتیجه مدعای شما (حلیت وضعی) را اثبات نمی کند.

فرمایش مرحوم سید یزدی (ره)

مرحوم سید یزدی (در حاشیه مکاسب، چاپ جدید سه جلدی، جلد اول، صفحه 45) (چنانچه قبلاً عرض کردیم، مرحوم سید از کسانی هستند که این روایت را حجت و قابل استدلال می دانند و در آخر، تحت عنوان یک فوائد که حتماً ملاحظه بفرمایید و مراجعه کنید) سه فایده را ذکر کرده اند، در فایده سوم، این بحث را عنوان کردند که آیا از این روایت فقط حلیت تکلیفی را استفاده می کنیم، یا علاوه بر حلیت تکلیفی، حلیت وضعی را هم استفاده می کنیم؟

ایشان تقریباً سه راه ذکر کرده اند بر این که ما هم حلیت تکلیفی و هم حلیت وضعی را استفاده می کنیم؛ راه اول: فرموده اند این که در اول روایت فرموده «جميع المعایش من وجوه المعاملات»، غرض اصلي و مهم امام (علیه السلام) این است که به مخاطب بفهماند، پول، اگر از چه راهی به دست آید، حلال و از چه راهی به دست آید حرام است. بنابراین از راه غرض اصلي می توانیم این نکته را استفاده کنیم که حلیت وضعی را شامل می شود...

نقد فرمایش مرحوم سید

طبق این بیان، می‌گوییم گرچه ممکن است در بعضی از موارد غرض امام (علیه السلام) روشن باشد، اما نمی‌توانیم بگوییم این غرض و غایت، به عنوان یک مستند فقهی باشد بلکه دلیل لازم داریم و دلیل باید تابع الفاظی باشد که در روایت آمده، اگر این الفاظ از حیث دلالت، دال بر حکم وضعی هم باشند، قابل قبول است، اما مجرد این که بگوییم غرض امام این بوده، این یک معنای مجملی است. آیا اگر در این موارد حرام شد فاسد هم هست؟ آیا در تمام این موارد اگر حکم تکلیفی بود، حتماً حکم وضعی هم هست؟ از کجا چنین چیزی را بفهمیم؟ غرض نمی‌تواند ابعاد مسأله و دلیل را برای فقیه روشن کند، بله، شاید غرض امام در اکثر موارد این بوده، اما معلوم نیست در همه موارد، امام مسأله صحت و فساد را قائل باشد. بنابراین، این دلیل درست نیست.

دلیل دوم: فرموده؛ در این روایت در قسمت ولایات دارد «**حرم العمل معهم ومعونتهم و الکسب معهم**»، می‌فرماید: عمل برای والی جائز و کمک کردن به او حرام است و نیز، «**والکسب معهم**» کسب با اینها حرام است، مرحوم سید فرموده در این کسب، دو احتمال وجود دارد: «**الکسب معهم**» یعنی **المال المكتسب**، مالی که برای اینها کسب می‌شود، معنای دوم کسب، یعنی اکتساب و معامله کردن برای اینها، پس یک احتمال **الکسب معهم**، یعنی «آن مالی که برای اینها کسب می‌شود»، یعنی شما زحمتی می‌کشی و برای والی جائز مالی را به دست می‌آوری، این می‌شود **الکسب معهم**، احتمال دوم: یعنی کار کردن برای اینها، این می‌شود **الاکتساب لهم**. اکنون می‌فرماید؛ اگر معنای دوم مراد باشد، فقط دلالت بر حکم تکلیفی دارد، اما اگر معنای اول مراد باشد، می‌گوید مالی را که برای اینها بدست می‌آورید حرام است، این کلام ظهور در این دارد که این فاسد است، یعنی این مال قابل تصرف نیست.

نقد راه دوم

طبق این دلیل دوم (این نکته را دقت کنید که اینها دقت های صناعی است، دقت های اجتهادی همین است) ما می‌خواهیم از خود روایت، حکم وضعی را بدست آوریم، به سید عرض می‌کنیم اگر در روایت این بود و **حرم المال المكتسب لهم**، آن مالی که برای اینها بدست می‌آورید حرام است، نیاز دارد که این قاعده اصولی را در کنارش بگذاریم و بگوییم نهی در این مورد از معاملات، ظهور در فساد دارد و معامله را فاسد می‌کند. اما بدون قاعده اصولی و طبق این عبارت، دلالت ندارد، علاوه بر این که خود مرحوم سید فرمود این **الکسب معهم** اجمال دارد؛ یک معنایش **المال المكتسب** است، یک معنایش **الاکتساب لهم**. پس هم اجمال دارد و هم نیاز به ضمیمه کردن قاعده اصولی دارد.

راه سوم: مرحوم سید (ره)

وجه سوم: مرحوم سید فرموده عبارت: **وكذا قوله فحلال اجارته و حلال كسبه**، که این عبارت هم دلالت بر این دارد.

نقد راه سوم

به نظر ما این **حلال کسبه** به همان وجه دوم بر می‌گردد و وجه مستقلی نیست ولو اینکه سید فرموده این وجه اظهر از بیان دوم است. ملاحظه فرمودید که این سه وجه اشکال دارد.

وجه چهارم مرحوم سید (ره)

در آخر یک وجه دیگری فرموده «ولقوله وجميع التقلب فيه»، فرموده از این تعبیر به خوبی حکم وضعی را استفاده می‌کنیم.

نظر استاد در مورد وجه چهارم

به نظر ما این فرمایش متینی است، (دقت کنید: در مثل **حرام بیعه** نمی‌شود از آن حکم وضعی استفاده کرد، چنانکه خود مرحوم شیخ در اوائل کتاب البیع مکاسب می‌فرماید: **أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ**) دلالت بر حکم تکلیفی دارد، اما بالملازمه از آن حکم وضعی استفاده می‌کنیم، این بالملازمه باید در قاعده اصولی بحث شود، که آیا ملازمه ثابت می‌شود یا نمی‌شود.

ولی این تعبیر «و**حرام جميع التقلب فيه**»، یعنی این معامله ای که انجام دادی و پولی که از این راه بدست آوردی اگر بخوای این پول را خرج کنی یا هبه کنی یا نکه داری، همه اینها حرام است. این معنایش، فساد است، اگر فاسد نبود شما باید بتوانید این را به مصرف دیگری برسانید. لذا به نظر می‌رسد این دلیل آخر مرحوم سید، که از این تعبیر «**جميع التقلب فيه**» استفاده کنیم و بگوییم، در روایت تحف العقول، امام هم حکم تکلیفی را بیان می‌کند «**حرام بیعه، حرام شرائه، حرام اجارته**»، و هم حکم وضعی را.

عمومیت حلال و حرام نسبت به حکم تکلیفی و وضعی

در بعضی از مباحث مکاسب برخی این طور فرموده اند که کلمه حلال یک معنای عامی دارد، حلال یعنی ما **أَحَلَّه الشَّارِع**، یعنی چه؟ می‌گویند یعنی «ما اطلقه الشارع بحسب ما يترغب منه»، «ما يترغب منه» ممکن است تکلیفی باشد و ممکن است وضعی باشد. آیا می‌توانیم این طور معنا کنیم که احل یعنی «اطلقه الشارع»، حرم یعنی «منع الشارع مطلقاً» مطلقاً یعنی بحسب ما يترغب منه، حرمت را هم طوری معنا کنیم که هم شامل حکم تکلیفی شود و هم شامل حکم وضعی. و حتی فرموده اند که در صدر اسلام و همچنین در آیات شریفه قرآن، اصلاً تفکیکی بین حرمت تکلیفی و حرمت وضعی نبود،

مثلاً وقتی در قرآن می‌گوییم **أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ** یعنی هم تکلیفاً و هم وضعاً، وقتی می‌گوییم **حَرَّمَ اللَّهُ الرِّبَا**، یعنی هم تکلیفاً و هم وضعاً، خلاصه این بیان این است که ما نیایم کلمه حلال یا اباحه را به معنای تکلیفی فقط معنا کنیم، بلکه بگوییم حلال یک معنای عامی دارد، این معنای عام هم شامل تکلیفی می‌شود و هم شامل وضعی، حرام نیز یک معنای عامی دارد که هم شامل تکلیفی می‌شود و هم شامل وضعی. حلال یعنی «ما اطلقه الشارع»، حرام یعنی «ما منعه الشارع» و این شواهد که در آیات شریفه قرآن گفته شده و نیز آن روایتی که «**كُلٌّ مَا لَا تَعْلَمُ أَنَّهُ حَلَالٌ أَوْ حَرَامٌ فَهُوَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ**»، همین طور است، حلال در آنها و در اصالة الحلیّة، فقط حلیت تکلیفیه نیست، حلیت در اینها، حلیت وضعیه هم هست. آیا این فرمایش درست است یا نه؟

نظر استاد نسبت به عمومیت

به نظر می‌رسد که این بیان بیان درستی نیست. چرا؟ چون اولاً: اگر بین حکم تکلیفی و وضعی یک قدر جامعی وجود داشت و این لفظ حلال، در آن قدر جامع استعمال می‌شد، اشکالی نداشت، اما اگر گفتیم بین حکم تکلیفی و وضعی قدر جامع نیست،

کما اینکه قدر جامع وجود ندارد، حکم تکلیفی یعنی «از حیث موافقت و مخالفت با مولا و از حیث ثواب و عقاب»، حکم وضعی یعنی «از حیث صحت و فساد و از حیث ترتب اثر و عدم ترتب اثر»، بیع صحیح یعنی بیعی که اثر بر آن مترتب است، بیع فاسد یعنی بیعی که اثر بر آن مترتب نیست، بیع حرام یعنی بیعی که موجب معصیت است، بیع حلال یعنی بیعی که موجب معصیت نیست. بین این که موجب معصیت است و موجب فساد، یعنی بین حکم تکلیفی و وضعی در باب حرمت، ما چه قدر جامعی داریم؟

تا ما بیاییم بگوییم کلمه **حرام بیعه** در این معنای جامع استعمال شده، اگر ما قدر جامع داشتیم فیها، اما قدر جامعی نداریم... پس این بیان، بیان درستی نیست و لذا یا باید آن را از راه ملازمه درست کنیم، کما صنعه الشیخ که مرحوم شیخ در کتاب مکاسب می فرماید؛ اینجا که حکم تکلیفی احلّ دارد، بالملازمه دلالت بر حکم وضعی می کند، حالا در این بالملازمه، باید منشأ ملازمه را بررسی کنیم که آیا درست است یا درست نیست.

نتیجه این شد که از راه لغت و معنای کلمه حلال، نمی توانیم وارد شویم، از راه معنا و موضوع له حلیت و حرمت، نمی توانیم وارد شویم، بهترین بیان، بیانی است که مرحوم سید از کلمه «**جميع التقلب فيه**» دارد می فرماید نه کاری به اصول داریم، نه بحث ملازمه را لازم داریم، نه کاری به لغت داریم، بلکه این **جميع التقلب فيه** یک عامی است که تمام این احکام وضعیه را شامل می شود.

این هم یک نکته در مورد روایت. آخرین نکته در روایت تحف العقول آخرین نکته در این روایت این است که اگر کسی نتوانست این روایت یا دلالت آن را قبول کند، این روایتی که (چنانکه عرض کردم) مرحوم سید می فرمایند، از این روایت، 12 قاعده فقهیه استفاده می کنیم، حالا اگر کسی این روایت را در باب مکاسب کنار گذاشت، دیگر دلیلی نداریم که کدام معامله حلال است و کدام معامله حرام است، اگر در یک مورد خاصی دلیلی برای حرمت و فساد معامله پیدا کنیم فیها، باید طبق همان دلیل عمل کنیم، اما کلام در این است که اگر روایت تحف العقول را کنار گذاشتیم و در یک معامله جدیدی دلیل خاصی بر حرمت و فساد آن معامله نداشتیم اینجا باید چکار کنیم؟ اینجا اصل اولیه در معاملات چیست؟

کلام مرحوم شیخ انصاری

ممکن است در کتاب مکاسب، مرحوم شیخ بیان فرموده باشند که اصل اولیه در این معاملات را، باید اصالة الفساد قرار دهیم. چرا؟ برای این که یک معامله ای واقع می شود، شک می کنیم که آیا این معامله سبب نقل و انتقال دارد یا ندارد؟ مثلاً فرض کنید مثل این معاملات جدید از قبیل معاملات هرمی که این اواخر درست شده، اصلاً اگر شک کردیم که آیا این سببیت در نقل و انتقال دارد یا ندارد؟ استصحاب عدم نقل و انتقال را جاری می کنیم و می گوییم قبل از این که این معامله باشد، نقل و انتقالی که نبود، این جنس مال مالکش بود و این پول هم مال مشتری بود، حالا هم همین طور است، ولی این استصحاب و این اصالة الفساد در جایی است که عموماً و اماره ای نداشته باشیم،

در حالی که در باب معاملات، عموماً داریم، مثل **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** اگر یک عقدی واقع شد، شک کردیم که آیا این عقد صحیح است یا نه، **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** آن را می گیرد، یک بیعی واقع شد، شک کردیم که صحیح است یا نه، **أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ** آن را می گیرد، اینجا کثیری از بزرگان، اماره و قاعده اولیه را صحت قرار دادند، اگر این روایت تحف العقول را کنار گذاشتیم، قاعده اولیه بر وفق این عموماً، عبارت از صحت و حلیت آن معامله ای است که نمی دانیم آیا حلال است یا نه، نمی دانیم آیا صحیح است یا صحیح نیست.

کلام مرحوم ایروانی (ره)

مرحوم ایروانی در حاشیه بر مکاسب، اول این مطلب را قبول کرده اند، بعد به عنوان **يُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ** گفته اند، بیايم طبق عموماً بگويم اصل اولي فساد است، بر طبق کدام عموم؟ این آیه شریفه **«لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»** (که بحث مفصلي دارد که بعداً ان شاء الله خواهيم گفت) فرموده بگويم که اولاً: آیه از اکل مال به باطل نهی می کند، ثانیاً باطل، اعم از باطل شرعي و باطل عرفي است، اکنون اگر براي صحت معامله اي دليل نداشتيم آن معامله باطل شرعي می شود.

اما ديگران يا به عموماً **«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»** و **«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»**، و يا به **«كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ»** تمسك کردند (اصالة الحلية)، اما اضافه اي که ايشان دارند – و البته رد می کنند – فقط مطرح کردند اينکه اگر کسی بگويد قاعده اوليه در باب معاملات به مقتضاي **«لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»** فساد است، به اين بيان که، اين آیه شریفه از تصرفي که باطل است نهی می کند، باطل در اين آیه شریفه اعم از باطل شرعي و باطل عرفي است، باطل شرعي يعني چه؟ يعني آن که دليل شرعي بر صحتش نداريم، اگر یک معامله اي است که از طرف شارع دليلي نداريم بر اين که اين صحيح است يا نه، می شود باطل شرعي. اگر کسی اين بيان را داشت ما چه جوابي می توانيم به او بدهيم؟

خود ايشان جواب داده اند، می فرمايند... (یک نکته را دقت کنید، نسبت بين باطل شرعي و يا باطل عرفي چیست؟ عام و خاص من وجه است، یک چيزي داريم که هم باطل شرعي است و هم باطل عرفي، مثل مالي که انسان با دزدی به دست می آورد، هم شرعاً باطل است و هم عرفاً، جايي که باطل شرعي باشد اما عرفي نباشد، مثل ربا، که ربا را شرع باطل می داند اما عقلاً باطل نمی دانند بلکه آن را خیلی سودآور می دانند، جايي که باطل عرفي باشد اما شرعي نباشد، مثل آن جايي که در شريعت اجازه داده شود (البته طبق نظر مشهور فقهاء) مثل اين که پدر زماني که نیاز دارد، می تواند پولی را از جيب پسرش بردارد، و اين حکم اختصاص به پدر دارد و مادر حق ندارد اين کار را انجام دهد، پسر هم حق ندارد از جيب پدر بردارد. اما اين فرض طبق نظر مشهور، اجازه داده شده، باطل عرفي است، عرف می گوید: يعني چه که کسی از جيب ديگری پول بردارد؟ اما باطل شرعي نيست، مورد ديگر اين است که فرموده اند: ربا بين والد و ولد اشکال ندارد. علي اي حال، بين باطل شرعي و باطل عرفي عموم و خصوص من وجه است)، حالا با اين بيان بگويم پس قاعده اوليه، عبارت از فساد در معاملات است، طبق همین بياني که ذکر شد.

نقد فرمايش مرحوم ایروانی

جواب اين است که باطل در اين آیه شریفه يعني سبب باطل، اگر بخواهيم بگويم باطل اعم از باطل شرعي و باطل عرفي است يعني قبلاً بايد یک سببي بطلان شرعي اش اثبات شود، آن وقت بگويم اکل از اين راه می شود اکل به باطل، مجرد اين که از ناحیه شرع دليل نداريم، اين عنوان باطل شرعي نمی شود، باطل شرعي يعني **«ما يبطله الشرع»**، یک طريقي و سببي که شرع آن را ابطال کند، پس چون مراد از باطل يعني سبب باطل و سبب باطل يعني آن که قبلاً و در جاي ديگر بطلان سببیتش، اثبات شده باشد. لذا اين آیه بر اين معنا دلالت ندارد.

نظر استاد و نتیجه بررسی روایت تحف العقول

فتمصل: نتیجه اين شد که اگر به روايت تحف العقول عمل کنيم که اثبات کردیم به نظر ما – مثل مرحوم سيد، مرحوم نائيني، مرحوم صاحب جواهر و مثل عده زيادي – می شود به اين روايت عمل کرد، ففي **فصحة وراحة**، ضابطه حليت و حرمت کاملاً

در آن ذکر شده و بر طبق اینها باید عمل کنیم، اما اگر این روایت را کنار گذاشتیم، قاعده اولی در معاملات صحت است به مقتضای «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» □ چنانچه ملاحظه فرمودید این بیان آخر، بیان درستی نبود. تا اینجا کلام در روایت اولی تمام می شود، عرض کردیم که مرحوم شیخ قبل از این که وارد بحث شوند، چهار روایت به عنوان روایات عامه بیان فرموده اند، فردا ان شاء الله روایت دوم را عرض می کنیم.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَ
بَرَكَاتُهُ.